

زبانهای دنیا را ۶ هزار دانسته اند. بعضی از این زبانها بسیار به هم شبیه هستند. بنابراین همه زبانها را می توان در ۲۰ گروه عمده جای داد. یکی از مهمترین گروههای زبانی هندو ایرانی است که تمامی زبانهای شبه قاره هند - ایران و اروپایی را دربرمی گیرد .

در روزگار ابن بطوطه وی در تمام مناطق غیر عربی که سفر نموده با زبان فارسی مشکل گفتاری خود را حل می کرده است. حتی در چین و بلغارستان و ترکستان کلماتی از فارسی وجود دارد و از این نظر با زبان یونانی قابل مقایسه است.

زبان فارسی از قدیم ترین زبانها و از گروه زبانهای هندو ایرانی (آریین) است که زبانی پیوندی است این گروه زبانی مجموعه ای از چندین زبان را شامل می شود که بزرگترین جمعیت جهان به این گروه سخن می گویند و صدها واژه مشترک میان فارسی و آنها وجود دارد.

ریشه بسیاری از کلمات اساسی **زبانهای اروپایی** مانند: است - پدر- برادر - خواهر - مردن ، ایست و یکی است .

از زبان فارسی امروزه دهها کلمات بین المللی مانند : بازار-کاروان - کیمیا- شیمی-الکل - دیتا - بانک - درویش - آبگری - بلبل - شال - شکر - جوان - یاسمین - اسفناج - شاه - زیراکس - زنا - لیمون - تایگر - کلید - کماندان - ارد (امر، فرمان) استار - سیروس- داریوش- جاسمین ، گاو (گو = کو) - ناو- ناوی- توفان - مادر- پدر- خوب - بد- گاد- نام - کام گام - لنگ لگ - لب- ابرو - تو - من - - بدن- دختر(داتر) - و... به بیشتر زبانهای مهم دنیا راه پیدا کرده است.

البته زبان فارسی همانطور که واژگانی از زبانهای همسایه اش وام گرفته واژگان زیادی نیز به آنها واگذار کرده است ، تاثیر شگرف زبان فارسی بر زبانهای شبه قاره هند نیاز به توضیح ندارد.

زبان فارسی **زبان بین المللی عرفان** است. چه بسیار عارفانی که از ترک و عرب و هندی کتابهای عرفانی خود را به فارسی نوشته اند. مکتب تصوف هندوایرانی که از طریق ایران به آسیای غربی و حتی شمال آفریقا نشر یافت ، بیشتر کتب و متون خود را به

نثر یا شعر فارسی نوشته است و زبان تصوف در شبه قاره‌ی هند و حتی در میان ترکان همواره فارسی بوده است .

در زبان های اروپایی و از جمله در انگلیسی امروز نیز کلماتی با ریشه فارسی وجود دارد و صدها کلمه مشترک میان فارسی و زبانهای اروپایی وجود دارد مانند : بهتر(بتر)- خوب(گود)- بد- برادر- داتر(دختر) مادر- پدر(فادر، پیر،پیتتر) کاروان_ کاروانسرا_ بازار- روز و....

:bad,best,paradise,star,navy,data,burka,cash,cake
bank ,bak,check,roxan,sugar,cow,divan,mummy,penta,me
,father,mother,tab, orange, magic ,rose

و اینها را می توان تا بیش از ۷۰۰ کلمه ادامه داد و دلیل این اتفاق زبان باستانی سنسکریت هست که زبان مادری تمام زبانهای نوین هندو اروپایی می باشد.

در کتب مقدس واژگانی از فارسی وجود دارد مانند : پردیس(فردوس) در انجیل ، تورات و قرآن.

بسیاری از نامهای جغرافیایی و نام مکانها در خاورمیانه و شمال آفریقا از زبان فارسی است مانند :

بغداد- الانبار- عمان (هومان) - رستاق - جیهان - بصره (پس راه) - رافدین - هندو کش - حیدر آباد - شبرقان (شاپورگان) - تنگه و

روند اثرگذاری زبان فارسی و عدد سخن سرایان فارسی در دوران سلجوقیها و عهد عثمانی در کشور ترکیه مبسوط است. در خصوص اثرگذاری زبان فارسی می توان به شاه طهماسب صفوی اشاره کرد که به زبان فارسی و به تخلص خطایی شعر می سرود و مجموعه می نگاشت. همچنان از عثمانی ها سلطان سلیم و سلطان سلیمان به فارسی شعر سروده اند.

بیش از دویست واژه فارسی را در هریک از زبان قرقیزی، قزاقی، ایغوری و ترکمنی می یابیم که بمرور سده ها، از اینسوی دریای آمو به آنطرف نفوذ کرده است.

در **مالایا** در جوار قریه بنام سامودرا، قبر حسام الدین وجود دارد که در سال ۸۲۳ هجری درگذشته است. سنگ قبر او در مالایا بی نظیر است. این اشعار از ابیات سعدی روی آن نوشته و حکاکی شده است:

بسیار سالها بشر خاک ما رود

کاین آب چشمه آید و باد صبا رود

این پنج روز مهلت ایام آدمی

بر خاک دیگران به تکبر چرا رود

بیش از ۳۵۰ کلمه فارسی در **زبان اندونزیایی** بازشناسی شده است واژه های: (خوش = خیلی خوب)، (سودا)، (بازرگانی)، (کار)، (کدو)، (نان)، (خرید فروش) (حروف ربط : از، به، هم) و امثال آن در اندونزیای امروزه رایج است .

نمونه ای از شعر شاعر آلبانیایی (آبوگویچ) از قرن نهم میلادی داریم :

رخت ز آه دلم گر نهان کنی چه (نیست) عجب

کسی چگونه نهد شمع در دریچه باد

شاعران پارسی گفتار و نویسندگان نامدار در قلمرو یگوسلاوی قدیم و سرزمین قفقاز مانند: **نرودویچ و بابا سرخیان** آثاری از خود بجا گذاشته اند که سومه های نفوذ زبان فارسی را در آن نقاط جهان تمثیل می کنند.

برای هفتصد سال فارسی **زبان اداری هندوستان** بود تا اینکه در سال ۱۸۳۶م چارلز تری ویلیان زبان انگلیسی را بجای زبان فارسی رسمیت داد .

روی مزار جهان آرا (دختر شاه جهان) این بیت نگار شده است:

بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا

که قبرپوش غریبان همین گیاه بس است

همچنین برلوحه سنگ مزار نورجهان و جهانگیر (در تاج محل) این شعر نورجهان حک شده است:

بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی

نی پر پروانه سوزد نی سراید بلبلی.

پاره ای خصوصیات زبان فارسی :

۱- در فارسی گاهی با تبدیل یک آوا معنی دیگری از کلمه حاصل می شود مانند تبدیل حرف "ب" به حرف "و" در کلمه بالا - والا که در اینجا والا معنی عظیم و مهم می دهد .

۲- تمام نامها بدون استثنا در زبان پارسی می توانند با "ان" و یا "ها" جمع بسته شوند .

۳- در فارسی با یک ریشه ، کار ریشه های دیگری، می توان ساخت و با افزودن پسوند و پیشوند به کلمات می توان دهها کلمه ساخت مانند دل - دانش و ... که برای هر کدام می توان ۲۰ کلمه ساخت. مانند : دل بر- دل داده - پردل - کم دل - دل سوز - دل رحم - دل سنگ - دلگر - دلدار - بی دل - بادل - نادل - دل جین - دلچی و دانشگاه - دانشجو - دانش ورز - دانشمند، دانشیار - بی دانش ، پر دانش - دانشی، دانشور، دانش آموز، دانشجو ، دانش پژوه . در فارسی وزن های گوناگون وجود ندارد و بدون شکستن ریشه ، اسم فاعل و مفعول و .. ساخته می شود که اینها همگی یادگیری زبان فارسی را آسان می کند.

بزرگان کهن ادب فارسی از خط کوفی که قرائت آن برای غیر عرب بسیار مشکل بود توانستند خط فارسی و اعراب و نقطه گذاری را ابداع کنند. ولی تقریباً هزار سال

است که این شیوه نگارش بدون تحول و تکامل باقی مانده و به علت نوشته نشدن صداها (ضمه کسره و فتحه) ، غیر فارسی زبانان بسختی می توانند واژگان را بدون شنیدن و فقط از طریق کتابت فرا بگیرند. مشکلی که البته در زبان های دیگر و در کتابت با حروف لاتین نیز بطور کامل برطرف نشده است . اما در فارسی نیز با کمی انعطاف می توان این مشکل را حل کرد. کردها و پاکستانی ها تا حدودی با ابداع بعضی ابتکارات این مشکل را کم کرده اند.

تاثیر زبان فارسی بر زبان و ادبیات عرب

هیچ زبانی در دنیا نیست که از سایر زبانها واژه گانی به عاریت نگرفته باشد، همه زبانها از همدیگر تاثیر و تاثر پذیرفته اند. زبانی که از زبانهای دیگر وام نگرفته باشد زبانی مرده است . هرچقدر زبانها تاثیر بیشتری گرفته باشند زنده تر شده اند و این هیچ عیب و نقصی برای آنها محسوب نمی شود. مهمترین زبان فعلی جهان (انگلیسی) تقریباً ۷۵ درصد کلمات خود را از سایر زبانها بویژه انگلو -جرمن و لاتین گرفته است. اسپانیولی و پرتغالی ۹۵ درصد زبان و ادبیاتشان یکی است با این وجود خود را دو زبان مختلف می نامند.

زبان عربی و فارسی نیز از همدیگر واژگان زیادی وام گرفته اند. بطوریکه بیشتر اصطلاحات فقهی، مذهبی و حقوقی از زبان عربی گرفته شده است. اما زبان عربی نیز به نوبه خود واژگانی بصورت دست نخورده و واژگان زیادی بصورت برهم زده شده (بشکل قالب های معرب) از فارسی وام گرفته است.

جوالیقی ۸۳۸ کلمه و در کتاب المنجد ۳۲۱ کلمه و ادی شیر در کتاب خودش ۱۰۷۴ واژه را که زبان عربی از زبان فارسی وام گرفته است را توضیح داده اند.

برای نمونه از کلمه **پادشاه** در زبان عربی دهها کلمه ساخته شده است. واژه های : **اشتها، شهوت، شهی، شهیوات، شاهین- شیخ، بدشاو- پاشا، باشا همگی** از کلمه فارسی پادشاه گرفته شده اند . **استیناف** از کلمه **نو** و از واژه **گناه** کلماتی مانند : **جناه، جنایی و جنحه- جناح - جنایی- جنحه- مجنی، جنایت- جان - یجان و الی آخر.**

اما اگر با قواعد و قالب های زبان عربی آشنا باشید براحتی قبول خواهید کرد که کلمه اوراش (ورشه) از **work shop** گرفته شده و **هامش** و **حاشیه** از گوشه و **شکایه** از گلایه

شعر حماسی و پهلوان نامه‌های ملی در ایران پیش از اسلام همواره از محبوبیتی گسترده برخوردار بوده است. ادبیات فارسی در این زمینه نیز همچون بسیاری از زمینه‌های دیگر بسیار غنی و تاثیر گذار بر ادبیات عرب و بر تمام فرهنگ های منطقه و جهان بوده است.

حداقل ۱۵ نویسنده بزرگ ایرانی در شکل دهی ادبیات عرب نقش داشته اند که سیبویه از جمله آنها است. معمولا این دانشمندان ایرانی را که در ادبیات، طب، کیمیا، تفسیر و معارف دینی، در نجوم، موسیقی، جغرافیا و در زبانشناسی و تاریخ خدمات بی نظیری نه تنها به جامعه عرب و اسلامی بلکه به جامعه بشریت نمودند را در کشورهای عربی بعنوان عرب می شناسند!!!!. همین دانشمندان بودند که از مصدرهای فارسی با استفاده از ابواب و قالب های گرامر عربی صدها کلمه جدید ابداع و به غنای ادبیات عربی افزودند.

آنها همچنین در ادبیات فارسی با استفاده از مصدرها و قالبهای عربی کلماتی ساخته اند که بعدها بسیاری به ادبیات عرب وارد شده اند مانند: **سوء تفاهم، منتظر و ...**

در ادبیات فارسی از واژگان پارسی ولی با کمک قالب های عربی واژگانی ساخته شده که تعدادی از آنها به زبان عربی نیز راه یافته اند مانند: **استیناف (از نو، درخواست نو و تجدید نظر)، تهویه (از هوا بر وزن تفعیل) وزن توزین و و...**

زبان های گروه سامی و عربی بخش اعظمی از واژگان خود را از فارسی گرفته اند که در مورد عربی بدلیل ماهیت صرفی و قالب های متعدد آن واژگان فارسی بیشتر در شکل مفرد و ساده آن قابل ردیابی است و بدلیل ذوب شدن مفردات در قالبها و صیغه ها ردیابی آن مشکل می شود.

اما زبان فارسی از معدود زبانهای دنیا است که تقریبا عموم واژگان وام گرفته را بدون دستکاری و بدون حذف آوا و حروف می پذیرد. بویژه کلمات قرآنی را بدون هیچ تغییری پذیرفته است مانند: **صالح - کاذب - مشرک - کافر و ...**

از اینجا است که بسیاری اعتقاد دارند باید هدف از بیگانه زدایی از زبان فارسی، نه حب و بغض نسبت به بیگانه بلکه باید تلاش برای آسان کردن فارسی از یکسو و پویا و زنده نگه داشتن آن از سوی دیگر پیش نظر باشد.

بطور نمونه کاربرد **جمع مکسر عربی** فهم فارسی را برای غیر فارسان مشکل می کند. مانند: اساتید - بساتین - دساتیر - خوانین - دهاقین - بازارات - میادین - اکراد - افغانه ، بجای: استاد - بستان - دستور - خان - دهقان - بازار - میدان - کرد - افغانی ، که همگی باید با افزودن "ها" جمع بسته شوند نه بصورت مکسر عربی.

اما بنظر نمی رسد خارج کردن واژگانی که در اصل ریشه فارسی دارند کمکی به پویایی زبان فارسی کند و بسیار گفته و شنیده شده که افرادی ما را از بکار بردن بعضی کلمات مشترک که در فارسی و عربی از قدیم وجود دارند برحذر داشته اند . بطور نمونه می گویند نگویند: جنایی و استیناف - فن - صبح - نظر بگویند: کیفری و تجدید نظر - پیشه، بامداد ، دید و ... نگویند خیمه یا مخیم بگویند اردوگاه و نگویند بگویند حال اینکه بیشتر اینگونه کلمات ریشه فارسی دارند در همین مثال های گفته شده به ریشه جناح که گناه است و کلمات جنائی - جنایت - جناء - جناح - جنحه - مجنی له و علیه جنی یجنی و همگی از ریشه جناح یا گناه ساخته شده.

استیناف از بردن واژه "نو" به **باب استفعال** بدست آمده و استانف - یستانف و از آن بدست آمده است. فن از واژه پن و پند ساخته شده و در صیغه های مختلف عربی فن - یفن - فنان - تفنن - متفنن و ... و از آن ساخته شده است .

صبح از صباح و صباح از **پگاه** ساخته شده و مصباح و از آن ساخته شده است . **نظر** عربی شده " نگر " است انظر - نظر ينظر منظر و از آن ساخته شده است.

خیمه از واژه پهلوی **گومه** و کیمه (به معنی کلبه) گرفته شده و خیام مخیم خیم یخیم صرف شده است . در مورد واژه گان لاتین نیز گاهی همینطور است مانند کلمه **بالکن - بنانا (موز) - بانک** که هر سه ریشه فارسی دارند .

چه نیازی است بجای عبارت " دار آخرت " که در اصل فارسی است عبارت " سرای دیگر " را بکار ببریم و یا بجای بالکن که لاتین شده همان بالاخانه است و از طریق ترکی به فرانسه راه یافته و بجای واژه گان بین المللی **پارتیزان** (پارتی - پارسی) و **بنانا** (بندانه) که از طریق عربی به لاتین راه یافته است کلمه دیگری بکار ببریم. حذف و یا جایگزینی

واژگان بین‌المللی مانند رادیو - تلویزیون - کامپیوتر و ... که در همه زبانهای دنیا نزد مردم جا افتاده است نیز نباید اولویت داشته باشد.

بسیاری از کلمات مشترک فارسی و عربی اگر مورد کنکاش قرار گیرند ریشه فارسی آن معلوم می‌شود. بطور نمونه تقریباً بندرت کسی در عربی بودن کلمه کم (چن، چند)، حص (گج)، رباط، بیان، نور، دارالآخره، تکدی، رجس، نجس و یا باکره (پاکیزه) ترجمان تردید کرده است. اما در حقیقت همه اینگونه کلمات یا بطور کامل فارسی هستند و یا معرب شده هستند.

بطور نمونه برای کلمات فوق در زبان عربی **ریشه و مصدر حقیقی** وجود ندارد. و وزن بعضی از آنها نیز عربی نیست. کلمه **نور** بر وزن کور و دور و خور است. اگر نور با همین شکل فارسی نباشد حتماً معرب شده **خور** (به معنی خورشید و روشنایی) است - **رباط** در فارسی به معنی اسطبل است. رباط الخیل یعنی خانه یا پرورشگاه اسب ریشه آن به **رهپات** و **یاره باد** برمی‌گردد. **نجس و رجس** هر دو از واژه زشت و **جش** گرفته شده‌اند. "**دار**" در زبان فارسی به معنی **دارنده** - **پایه** - **ستون** - **تنه** درخت بکار می‌رود، مانند دیندار - داربست دار و درخت. اما در عربی آنرا در معنی خانه بکار گرفته‌اند مانند دار الحکمه و ...

قرآن‌شناس، زبان‌شناس و پژوهشگر نامی انگلیسی‌زبان، جفری آرتور را عقیده بر آنست بیست و هفت کلمه قرآن ریشه فارسی دارد از جمله:

سجیل: معرب سنگ و گل، **اباریق:** جمع ابریق، معرب آبریز، **تنور، مرجان، مسک:** معرب **مشک، کورت:** کور شدن، تاریک شدن - **تقالید:**، قلاده، جمع تقلید، **بیع:** خرید و فروش، **بیعانه**(بیانه) قسمتی از پیش پرداخت. **جهنم** - **دینار** پول مروج ایرانی قدیم (یک صدم ریال) **زنجبیل:** معرب زنجفیل، - **سُرَادِق:** سراپرده، - **سقر:** جهنم، دوزخ - **سجین:** نام جایی در دوزخ، زندانی - **سلسبیل:** سلیس، نرم، روان، گوارا، می‌خوشگوار، نام چشمه‌ای در بهشت - **ورده:** پرگه، گل سرخ - **سندس:** دیبای زربفت لطیف و گران‌بها - **قرطاس:** کرباس - کاغذ، جمع آن **قرطیس** - **اقفال:** جمع قفل - **کافور** - **یاقوت.**

بعضی پژوهشگران تعداد واژگان فارسی قرآنی را تا یکصد عدد برآورد کرده‌اند:

سراج = چراغ - دار - غلمان = گل‌مان جوان گل‌رو - زمهریر - کاس یا کاسه - جُناح: گناه،
 - رجس = زشت - خُنک: سرد - زُور: قوه، نیرو، عقل - شُواظ: زبانه آتش، شعله، حرارت،
 در حال ذوب شدن - اُسوه = الگو = - فیل: پیل - توره: شغال، حیوان وحشی - عبقری ()
 آبکری (آبکاری) = زیبا سازی = کنز (گنج) - زبانیه: نگهبانان دوزخ، زبانه کشیدن شعله
 های آتش - ابد: جمع آن آباد، جاودان - قمطیریر: شدید، سخت، دشوار - نجس: ناپاک،
 پلید - بررُخ: مانع و حایل بین و چیز - تَبْت: نابود شده، قطع شده، تب و تاب یافته - سخط:
 خشم گرفتن بر کسی، غضب - سُهی: (بگونه سها)، ستاره کوچک و کم نور در دب اصغر.
 اریکه = اورنگه = ارائک به معنی بالش و متکی چندبار در قرآن تکرار شده است. برهان =
 دلیل در قرآن برهان و براهین آمده است - برج = تبرج - زینت - الجزیه = گزیت =
 توبه ۲۹ - الجند = گند = یس ۷۵ جند و جنود

این کلمات ریشه و بنیاد فارسی داشته که به فراخای زبان عربی در آمده و مشتقات آنها با
 دلایل مبسوط از جانب محققین توضیح شده است و نفوذ واژگان از پارسی به سایر زبانها
 خود نشانه اصالت، کهن بودن و گستردگی و نفوذ زبان فارسی و زنده بودن و اهمیت آن
 در همه زمانها را اثبات می کند.

واژگان فارسی بصورت‌های زیر به زبان عربی داخل شده اند.

- ۱- بدون تغییر یا با کمترین تغییر مانند: بند = بند = بنود - (سکر) شکر - شیرین -
 ارش - بخشش - دیبا - آشوب - اوباش - ابریشم = ابریسم - خیار - عدس -
 لوبیا - شادان - شاذان - بادام - استاد - خبر - درویش - استاد - دیوان و ...
- ۲- با تغییر، حذف و تبدیل حروف پ-ژ-چ-گ که در زبان عربی وجود ندارد به
 صداهای دیگر مانند: چغندر = شمندر - چنده، چیه = شنوه - پگاح = صباح -
 پند - پن = فن - گاومیش = جاموس - گلنار = جلنار - چلیپ = صلیب - چین =
 صین . چارسو = شارسو - دیباچه = دیباجه - گدا = کدا = تکدی - لگام = لجام -
 چمران = تشرمان - گرنادا = قرناطه - خانه گاه = خانقاه - گزیه = جزیه -
 گعک = کعک = کیک - گنجینه = خزینه - پرده = برقه و ...

۳- تغییر حروف ک به ق و خ - مانند: کاسپین = قزوین = کله = قله - کوروش =
قورش - کسرا = خسرو

تغییر کلی : گاهی در تبدیل واژه پارسی به زبان عربی هیچ اثری به جز **وزن واژه**
فارسی باقی نمانده مانند: چند، چن = کم - گچ = حص، مجصص - زشت = رجس -
پسک = برص - گنج - کنز - ...

۴- کاربرد کلمات در معنی متضاد با فارسی و یا غیر معنی اصلی مانند: خوبه =
خیبه - زرابی (قالی)

۵- به هم ریخته شدن تمام صدا و حروف مانند: باغ = غابه - باغات = غابات.
۶- یک کلمه از فارسی چند بار و به معنی های مختلف وارد عربی شده مانند: از
کلمه باغ = باقه به معنی دسته گل و کلمه غابه به معنی جنگل ، ساروج به معنی
نوعی ملاط سیمان و آب انبار و سهریج صهریج به معنی تانکر .

۷- حذف سایر آواها مانند: نارگیل = ارگیل - آبریز = ابریق
۸- گاهی در تبدیل واژه پارسی به زبان عربی تنها یک حرف از واژه فارسی باقی
مانده است، مانند: گوشه = حاشیه = هامش = حامش = جشن = دشن = تدشین -
سنگ = سنج = صنج = چار راه = شارا = شارع = شاد یشید = شادی اناشید =
جشن = دشن = تدشین = - تایگر = بایبر = ببر = نمر (نمور) و ...

۹- گاهی در ادبیات زبان فارسی از مفردات فارسی و یا عربی کلماتی ساخته شده
و بعد به ادبیات عرب نیز راه یافته است، مانند: فهم و سوء تفاهم - تهویه

۱۰- حذف و یا تغییر و تبدیل هر یک از حروف عله " و . ای " به یکدیگر
مانند: جوراب = جورب - خوب = خید = خیر -

۱۱- تبدیل ا به ه و تبدیل ز به س مانند: اندازه = هندسه - اندام = هندام -

۱۲- گاهی در تبدیل واژه پارسی به زبان عربی دو حرف از واژه فارسی باقی
مانده است ، مانند: آیین = دین

گاهی در تبدیل واژه پارسی به زبان عربی آوایی به آن اضافه شده مانند:
ستون = اسطوانه = استوانه - سروج ساروج صهریج

بعضی غلط‌های رایج :

بسیاری از مردم به غلط کلماتی مانند تاج - خبر - بیگ - دهقان - خاقان - خان را به زبانهای دیگر مرتبط می‌کنند. در حالیکه بطور نمونه: دهگان یا دیهه گان ریشه کلمات دهقان - خاقان و خان است .

گاهی در زبان فارسی نیز آواهایی مانند گ - ش - پ و ذ به آواهای ج - س - ف و ذ تبدیل شده است . مانند : گرگان = جرجان ، شوش = سوس، پند = فند ، استاذ = استاد و گاهی گ در آخر کلمات به ه تبدیل شده مانند گردگ = گرده

نمونه هایی از کلمات فارسی در ادبیات امروز عربی :

وزیر. وزارت. مرزبان. اسوار. دیوان. برید. ورد (برگ- گل) - ورق . دین. مصر (میثرا- الهه الشمس). تاج. سفته - چک - خنجر - جوشن - خود-خدنک - ساروخ - هاون - ستون، استون، استوانه - نام ستارگان : هرمس، ناهید، بهرام، مهر، کیوان، تیر ، ماه ، بروین. ناهد و در موسیقی : نای، نی، سورنا، بربط، تنبور، صنج، سکاح، سیکاه - بغ، بگ، بیک (بعضی به غلط این واژه را ترکی می‌دانند) به معنی ارباب امیر خداوند رهبر دینی، مرشد و هدایتگر است که بغ دخت(بیدخت) ایزد بانو نام دیگر آن‌هایتا فرشته آبها و پاکی. بغداد- جم - عجم - دیباچه = دیباچه . امیر-میر- پاک، پاکیزه = باک، باکره - پگاح = صباح - پیام = بیان - پروانه، فروانه = فرواشه، فراشه - ابریق = آبریز- اندازه = هندسه - اندام = هندام - بخشیش = بخشش- الجاموس = گاومیش- جلنار = گلنار- شمندر = چغندر- سکر = شکر - فن = پن(پند) صلیب(چلیپا) - استاذ - دور - دوران - دوریه - لج لجاجت لجوج . تریاک = تریاق - شاد (فرح) شادان.شاذان . شیشه. رزق (روزیک). لگام = لجام . هزاره = حضاره (تمدن) حور = حوریه . فتیله . فارس - فرسان - جهنم - راز - رمز - بند - بنود. زیور = زینت . خیار . جربزه . صابون . گچ = حص . غوغا. سوگ (تونل) = سوق . چهار سو = شارسو. زنانی (زنما) زانی . زانیه. زان - دین - دستور - کرباس = قرتاس - گدا = کدا تکدی . قاب (کاب) کعب - بته = پته = بطاقه(بلیط) - کلات قلات = قلعه قلاع - دلو دوالی - رنگ = رنج. روزنامج - خانه - پادشاه = پاشا = باشا - شاهی = شهی (لذیذ) - شاهین - شاو - شاحنه - باشه (نوعی شاهین) . شیرین . شمع و شمعدان . - شلوار = سروال سراویل - مهرگان = مهرجان - آبخانه - آباد - آبدان = حوض - آبدست = وضو - آجر = آجر آگر

آجور - آخور = اصطبل - آزاد مرد = رجل حر - آستانه = دربار - آسمان خون = آسمان گون
- آهن .

اباش = اوباشه = اوباش - ایوان - دیوان - اخش = خوش - ارجمند = با ارزش عزیز -
ارجوان = ارغوانی - شراب - ارزن = ارز - ارگ - بورگ = برج - انجمن = الهنزمین -
الماس = الماس - انبار = الانبار - انبان = انبان - استبرق در قران آمده است اصل
آن استبرگ - انبوب - انجر - اسوه در قران در چند آیه تکرار شده است اسوه از کلمه
پهلوی آسا به معنی نمونه گرفته شده است. اساور = اسوار به معنی اسب سوار - اشتربان
= شتربان - بابا - بادام - بیجامه - باذنجان = باذمجان - بندر - پاپوش چی = پاپوش =
بابوش - بابونج = بابونه = پونه باج = باژ = مالیات و زورگیری - باجه = پاچه - باجابه =
چادر نقاب = پوشش - باخ = باختن - باداش = پاداش - پادزهر = پادگیر - بادگیر -
بادنج = جوز هندی - بادهنج = بادهنگ - باده = می - بارجاه = بارگاه = کاخ و قصر =
بارجه = کشتی جنگی - بارجین = قاشق - باره = پاره = بهره - بارود = باروت - پارولا = مکر
و حيله - باری = بوری حصیر - باریچی - باروتچی - باز = عقاب - بازار = سوق - بازدار =
صاحب عقاب - بازرباشی = بزرگ بازار - بازرکان = بازرگان - بازوبند = باصوبند - بازی =
ملعبه - بازیار = مربی شاهین و عقاب - پاسبانی = نگهبانی شب - باسقانی = بازرس - باشق =
باشه نوعی عقاب - باطیه = پاتیل = بادیه - باغ = باغ - باغبان = باقدار - باغستان = بوستان
- باک = پاک - بال = بال - باله = جوراب محکم از کلمه پیله گرفته شده و رقص باله از
این کلمه است) پالوته = بالوظه = فالودج = پالوده - بانو - بانوان - بانوکه = بانوچه - نمر =
بیر = شیر اسد - بخشیش = بخشش برجد = لباس برچم = برچین - پرچه = یاره - برخ =
سهمیه - برخاش = پرخاش باقه = دسته گل باغ گل - باغ داد . بغ داد = بغداد - برزخ =
پرژک = پردک = پرده = برقع - برزغ = پردوق پر نشاط - برزه = برزکار - بسط =
بساط - از کلمه پوست پهن کردن بسط کردن و بساط کردن . بست = بستن - بستان از بو
استان و یا باغ استان گرفته شده است. بستان = بگیر - بستانبان = باغبان - بستان = پستان
- بغداد = بغ داد = خدا داد - باغ داد - بغوان = باغبان - بقجه = بقچه - بلاز = بلاژ = شیطان -
بلاس = پلاس - بلبل - بلام = پلید اندام = بلندم - بلس = پلوس = ابلیس - بلشت = پلشت
= نجس - بلکون = بالگون - بلند = بلند - بلنک = پلنگ - بهادار = ثروتمند - بهار = بهار نوعی
گل - به به = به به - بهبود = شاد - بهرس = بهی = زیبا - پهریز = پرهیز - بهزر =
به زر - بهلول - بهلوان = پهلوان - بهو = صوفه = ایوان - بوتقه = بوته = قالب - بوتین =

پوتین - بوران = باران - بشارت - بوس = بوسه - بهلول از پهلوان - بهلوان = پهلوان -
پوچ = بوش (خسارت) - برهوت = بیابان - برو = برو - بر.از = پرواز - برید = بردن نامه
- باز = عقاب و پادشه = باشه = شاهین - بذر = دانه

بزکوار = بزرگوار - بس = بس است - بساط = بسط = پهن -- مرجان - بشکیر = پیشگیر =
پیشبند - بشم = پشم = تخم - بط = پت = قوی دریایی - بطریق = پاتریک = رهبر = یونانی
اصل - بغداد = خداداد - بغداد = باغ داد = بهشت - بغشور = کاشور - بقجه = بقچه - بقسماط
= پخت مال نوعی نان خشک (پی تنوری) - بقلاوا = نوعی شیرینی - بلاس = پلاس = زیلو و
زیر انداز در اویش - بهبودان = مسرور شاد - بهرامج = نوعی درخت - بهرم = بهرمان =
نوعی پرنده - بهزر = بهترین زر - تبان = تنبان - تبر = تبر = طبر - تبرج = برج = زینت)
در قران احزاب ۳۳ - تخت = تخته خواب - تخدار = پادشاه - تور = نوعی نخ - ترس و
مترس نوعی چوب حائل - ترسانه = انبار مهمات در زبان ترکی و عربی - اما اصل آن از
ترس فارسی گرفته شده است - تبرج = آیه ۳۳ احزاب - از برج فارسی به معنی زینت و
آرایش - تخت = تخت = سریر - التخدار = صاحب قدرت - توتیا = پودر سنگ - اکسید
آهن - این کلمه به زبانهای اروپایی نیز رفته است. توت = توت میوه توت و درخت توت -
التور و طست = تور و طشت دو نوع ظرف هستند. تور نوعی سبد و نوعی بافتنی است - التیر
= تیر = تیرک = ستون چوبی - تیغار = تغار .

الجادی = الشادی = نوعی شراب زعفرانی - الجارق = چارق = نوعی کفش الساروخ نیز گفته
می شود ساروخ همچنین به موشک نیز گفته می شود.

جاش = جوش - جاکوش = چکش - الجام = جام = کاسه = تاس - الجاموس = گاومیش -
جان = جن = جن و پری - الجاه = جایگاه - الجاوشیر = گاوشیر - جردقه = گرده =
گردگه = یک عدد نان - الجرز = گرز - الجرف = توبه ۱۰۹ = جرف = گریف - الجرم =
گرم - الجرماق = ؟ - جرموق = گل موگ نوعی کفش الجزاف = گزافه گویی - جزدان =
جلد قران - الجزف = گزاف = زیاد = بی اندازه - الجص = گچ = جبس = چسب - بعضی
اشتباها این کلمه را یونانی دانسته اند در حالیکه جبص و جیس همگی از کلمه گچ می
باشد. جفت = جفت = زوج - الجل = گل - - الجلاب = گلاب - این کلمه به فرانسه نیز رفته
است = جولپ - تولیپ - جلاوق = کلاک = نوعی تنفنگ - جلبان = گلبان - الجلجلون =

گلگون - چکین = سکین - الجلسان = گلشن - الجلنار = گلنار = گل انار - - جلنسرین =
 گل نسرین - الجلوز = دانه صنوبر - جم = جمشید = عجم - الجمان = گمانه نوعی در و
 لولو - جمباز = اکروبات = جم باز = جان باز - جمرک = گمرک - جمسفرم = جم اسپرم
 - ریحان سلطانی و ملکی - جن = جان = شیطان - الجنار = چنار - گند = قند - الجنبذه =
 گنبذ - - جندر = چادر - جندره = چنگره = چکش چوبی - جنزیر = زنجیر - جن = اجنه
 ۳۹ الرحمن - جند = گند = سرباز - یس ۷۵ - جندر جوسق = کوشک = قصر - جوف =
 یوگ = خالی - جوق = جرگه = گروه - جون = گون = لون - جوهر = گوهر - جویبار =
 رودخانه و نهر - جیسران = گیسوان = دسته خرما -

حانه و الحان از خانه گرفته شده به معنی پستو خانه که در آن مشروب می فروشند حانوت
 به معنی فروشگاه نیز از همین کلمه است.

الحب حوب از خونب و تونب و تنگه نوعی ظرف آب. حباری = حوبره نوعی کبک -
 حربا = خرپا - حسابان = ملخک صاعقه و در قران الرحم ۵ - خاشوقه = قاشق - دهقان =
 خاقان = خان = رئیس بعضی آنرا فارسی و بعضی آنرا ترکی می دانند. احتمال دارد از
 ریشه دیهگان و دهقان به معنی کدخدا گرفته شده باشد.

غنچه = خنچه - الخلیج = خلیج - خندریس = کنده ریش - الخندق = خندق - - خواجه =
 بزرگ - خوان = سفره - خان = سفره دار - خوزه = خود - کلاه خود - - خورشید =
 خورشید - خورنق = خرگاه - خورنه گاه - خورندگاه - خوش بوش = خوش پوش - - خیار
 = خیار نوعی سبزی - خید = خوب = تازه - خیر = خوبی - خیزران = خیزران = نی -
 خیش = کیش = پارچه کتانی - الخیم = خم = زیادی - دکان - دیبا = دیباچه - دیباچه =
 دیباجه - دنگ = ضنک - دنب بره = طنپوره - دایه - دولت - دسته - دباره - دهلیز -
 دولاب - دلو - دول = دلو - دینار - قوزه (کوزه) گل پنبه - جوزق - غذا - نیزه - نیزک -
 نوروز = نیروز - نرگس - نرجس - نی، نای، - نازک، نشان - نسرین - نهی - نرد - بازی
 تخته .

سیب = سیب سیبوی مصیب - سرایه - سرو - سندان - سرپوش = الطربوش - سراب
 - سمندر = سمندر - سنبوک = نوعی زورق - سوله پای (لاکپشت) سلحفاه - سرور -

سفینه - سرداق - سرتاق - سبد = سبط - چکین = سکین (= خنجر - خونگر) -
 سرد = برد برودت بارد - سندباد و تند باد سرداب = سرداب (انبار زیرزمینی) سرو -
 سندان سرپوش = الطربوشی - سمندر = سمندر - سوله پای (لاکپشت) = سلحفاه
 شترنگ = شطرنج - شاهین - شهری، شهره، - شراب - شاهی، شهی (لذیذ) = شهی -
 شلوار = سروال سراویل شادی = شادی، شاطی - شیرین - شیشه - شهرزاد -
 شهرزاد - شاهراه - الشهره - شال = شال - شادی - شاذان - چمن = شمن = صنم -
 سروال، سراویل - شکر - سکر - شنبه سمبه سبت - توت - تنور - تنبان تبان - تل (تپه) =
 تل اتلال - ترنگین = ترنجبین - تابوت - تیمار = بیطار - تاس = طاسه - ترشی =
 طرشی - تشت = طشت - تب = طب طیب - تمساح = تمساح تماسیح - تریاک =
 تریاق - تراج = دراج - تاووس = طاووس طاووس - تاج = تاج تتویج متوج - تر و تازه
 = طری و تازج طازج

لک لک = لق لق - آب = لعاب الآب - ورم = تورم و مشتقات آن - وزن = وزن
 اوزان
 ورد به معنی گل - وری - ورد با کسر و به معنی حرف کلامه - گنجینه = خزینه (انبار -
 انبار) = خزینه یخزن مخزن - گلستان = جلستان - گوهر، جوهر، جواهر، مجوهرات،
 جوهری - گنج = کنز، کنوز - گل آب = جلاب - گلابی = کلابی - کاروان = کاروان -
 قیروان - کاری = الکاری = العقاری = سازنده - بنا - کندک (کندن) = خندق - کبابه -
 کید کید = کیمیا (شیمی) = کیمیا - کفچلیز = کفگیر = قفشلیل - کشیش =
 قسیس قسیسین - کنشت کنیست = کنیسه کنایس - نور بر وزن دور، کور = نور منور
 تنویر - نفت = نبط - نامه - نعناع
 نقش = نقش نقاش ینقش منقش - ناو، ناوخدا = ناخدا ناخدا - روستا = روستاق -
 الرزداق - رای = الرای - رونگ رونق = رونق - رهبان = ربان - رو (برو) = رو، یراح
 یروح راحه استریح استراحه - رهنما رهنماج - راه بان رهبان ربان (کاپیتان) - زاغر + زقله
 نام پرنده ای - زور = زور تزویر - زفران = زورق - زواریق - نزدیک = زندیق زنداقه -
 زنبق - زور - تزویر - زشت = رجس - زر = زر - زرابی - زریاب - زرتک = زردج -
 زنگول = جلجول زنگ دام و گله - هاون = هاون - دستور = دستور قانون اساسی -

دولاب - دلو - دود، اود (دود چشم زخم) - دولاب - دوغ - دیباج - دیدبان -
 دهقان = دهاقین - دهاقنه - دشن یعنی جشن افتتاحیه = جشن - دکل = دقل - دکان -
 دکمه = تکمه - دشمان = دشمن - چوگان = صولجان - چلاق = شل - شلال - شلل -
 گرداب = جرداب - جوراب = جوارب - جاروب = جاروب، جاروف - کیهان جهان، =
 جیهان - جوال (توبره) - جوخ - خورشید - خور - خوری (شمس) خانقاه = خانگاه -
 خوش پوش = خوش بوش - خاشاک = غساق - سیخ = سخ - فلفل - فنجان - فستان -
 فورگ - بورگ، برج = برج ابراج بروج - فانوس = الفانوس - صندل (نوعی گیاه دارویی
 صندلی = صیدلی (داروخانه) - صابون - غذا - غذا تغذیه اغذیه مغذی - آبکاری
 آبگری = عبقری - میدان - مینا (ساحل کناره بندر) = مینا - مومیایی - مجانی - مال =
 مال اموال تمویل - میث میثاق = میثاق - ماما (مادر) - مرزبان = مرزبان مرزبه - موج =
 فوج، افواج - لیمو = لیمون - لوبیا - لنگر = لنکر - لشگر = لسکر = عسکر عساکر -
 دود = اود = عود - عروس - عنبر - پولاد = فولاد - پند، فند فن = فن فنون فنان
 یفن - پروانه = فرنقه - پیروز = فیروز - پالوده = فالودج، فالودج - پیل = فیل، افلال -
 پهلوان = بهلوان، بهلوانیه - پستان = فستان (کرست لباس زیر) - پردیس = فردوس
 فرادیس - پیک = فیک فیج فیوج افواج - پوزه = البوز - پونه = بونه - پاک = باک -
 پاکیزه = باکره - باکره - بکر - پگاه پگاح = صباح صبح اصبح یصبح مصباح - پیام = بیان.

منابع:

الكلمات الفارسیه فی المعاجم العربیه - جهینه نصر علی - طلاس - برج دمشق - ۲۰۰۳
 معجم المعربات الفارسیه: منذ بواکیر العصر الحاضر - محمد التونجی